

از اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد، تأکید سنتی که روی روایات سیاسی و شرح حال‌نویسی سیاسی وجود داشت، به تدریج تغییر کرد و نوع جدیدی از تاریخ‌نگاری، جای آن را گرفت. «اولین علائم این تاریخ‌نگاری نوین را می‌توان در مجموعه تک‌نگاریهای فریدون آدمیت، که زمینه آن را تاریخ افکار و اندیشه‌ها تشکیل می‌دهد، مشاهده کرد.»^۱

آدمیت یکی از معدود کسانی است که در عرصه تاریخ‌نگاری معاصر هم دارای سبک و اسلوب نیرومند و هم بینش تاریخی خاصی است، وی با یافتن منابع بنیادی و اصلی تاریخ فکر و تأکید بر بنیادگذاران فکری نهضت مشروطه، توانسته است تک‌نگاریهای تفسیری بالارزشی را تألیف کند، آثار او درباره میرزا آقا خان کرمانی، فتحعلی آخوندزاده و طالبوف تبریزی از بهترین نمونه‌های تاریخ‌نگاری نوین به شمار می‌آیند.

علاوه بر آن آدمیت با کمال تأسف باز هم از معدود کسانی است که با انتقاد علمی و اصولی از روش و بینش تاریخ‌نگاری ایران، تلاش نموده تا زمینه‌ای از تاریخ‌نگاری جدید به دست دهد،

* فصلی از کتاب «جریانهای اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی» نشر نوید، مشهد، ۱۳۷۲.

1- Gurney, John. Rewriting the social History of Late Qajar Iran p44.

زمینه‌ای که به تعبیر خودش «سخت بدان نیازمندیم»^۱

بحث‌های آدمیت در مورد تاریخ‌نگاری و راه‌های هوشمندانه وی برای پیشبرد این فن، علیرغم کوتاهی و ایجاز از چنان عمق و استحکامی برخوردار است که خواننده به زحمت می‌تواند خود را از تأثیر آن رها سازد و دمی مستقلاً ببیند، با این همه این دلیل نمی‌شود که آثار تاریخی، نگرش سیاسی و مکتب تاریخ‌نویسی آدمیت از تیررس انتقاد خوانندگان حرفه‌ای تاریخ دور بماند و خود ناخواسته به عاملی برای انحطاط تاریخ‌نگاری ایران بدل شود. جامعه‌ای که به اندازه کافی اسیر بت‌های علمی و سیاسی است، در مقابله با آن نباید نوع بت را عوض کند و در دایره تکرار سالیانی دراز درجا بزند و گام از گام برندارد. از سوی دیگر اما شایسته نیست که محقق به خاطر اثبات بینش انتقادی خود، با سخن حق بستیزد و با یاوه‌سرایی و درازگویی، جایگاه اندیشه‌گران و نوآوران را مورد تردید قرار دهد. آن شیوه ذلیلان است و این شیوه ناپرهیزکاران و نگارنده از هر دو دوری می‌جوید.

نگارنده قصد داشت مکتب تاریخ‌نویسی آدمیت را با استفاده از دو دسته منابع وی به انجام رساند، نخست منابعی که در آن به گونه‌ای نظری پیرامون تاریخ بحث شده بود و دوم آثار وی در مورد فصل‌های مختلف تاریخ معاصر ایران، اما این مهم به تمامی میسر نشد و تقریباً در همان حوزه نخست محصور ماند. نگارنده نمی‌تواند تأسف عمیق خود را از این نقیصه پنهان دارد. وی امیدوار است، در فرصتی دیگر بتواند این بحث را بار دیگر از سر گیرد.

در این قسمت از بحث، نخست اندیشه سیاسی آدمیت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد سپس با نگاهی کوتاه و صد البته تأکیدی به سبک نگارش وی، وارد متن تاریخ‌نگاری آدمیت خواهیم شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

الف - اندیشه سیاسی

از دو طریق می‌توان به اندیشه سیاسی و به تبع آن، مواضع سیاسی آدمیت در برخورد با پدیده‌های بحث‌برانگیزی مانند دموکراتیسم و سوسیالیسم، غرب و شرق، بینش عقلی و تفکر مابعدالطبیعی پی برد. نخست از طریق نفس‌گزینش‌هایی که آدمیت به آن مبادرت ورزیده و دوم از طریق اظهارنظرهای تفصیلی یا موردی وی در متن آثار تاریخی. نفس اینکه آقای آدمیت از تمام رویدادهای تاریخ ایران، پیشروان فکری نهضت مشروطه را برگزیده، می‌تواند نشان‌دهنده نوعی همگرایی وی با بینش غیردینی، آزادیخواهی و عدالت‌طلبی و خردگرایی متفکران آن دوره

باشد. زیرا هر تاریخ‌نویسی در انتخاب مطالب مورد مطالعه خود تحت تأثیر علایق، معتقدات و ارزشهای خود قرار می‌گیرد و اینها بر نظر او در مورد اهمیت مطالب اثر می‌گذارد. و از این رو شاید این نتیجه‌گیری آسان باشد که تاریخ اساساً و به نحوی مؤدبانه، مطلبی ذهنی است و به همین علت به آسانی می‌توان ادعاهای این رشته از دانش را به علمی بودن مردود دانست ولی این کار حاکی از ساده‌انگاری بیش از حد خواهد بود.^۱ زیرا تاریخ‌نویسی تنها نوع فعالیت مغزی نیست که در آن، عمل‌گزینش وارد می‌شود. بیشتر آثار علمی نیز دارای جنبه‌گزینش است. به همین دلیل، حتی استدلال‌ات دکارت علیه قابل احترام بودن تاریخ از نظر فکری به عذر اینکه تاریخ جنبه‌گزینش دارد، «استدلالی ضعیف و کم‌مایه است».^۲

به هر تقدیر تاریخ، حداقل به دو مفهوم دارای کیفیت‌گزینش است: ۱- هر یک از نوشته‌های تاریخ مربوط به موضوع خاصی است. زیرا تنها روی یک جنبه یا معدودی از جنبه‌های گذشته است که یک مورخ به خصوص می‌تواند توجه خود را متمرکز کند. ۲- هیچ تاریخ‌نویسی نمی‌تواند همه آنچه را که در گذشته وی روی داده، حتی در زمینه موضوع مطالعه‌ای که برای خود انتخاب کرده است، شرح دهد، همه مورخان باید حقایق معینی را برای تأکید انتخاب کنند و همه حقایق دیگر را کلاً نادیده بگیرند. این‌گزینش تا اندازه‌ای بسیار محدود، تابع تمایلات فردی او است.^۳ اما بر روی هم از سنتها و منافع اجتماع وی ناشی می‌گردد.^۴

نگارنده قصد ندارد وارد بحث‌گزینش و تأثیرهایی که پذیرش این اصل بر تحقیقات تاریخی می‌گذارد، بشود که آن بحث دیگری است و علیرغم اینکه، ضرورت طرح آن احساس می‌شود، در اینجا جایگاهی ندارد. مراد نگارنده از طرح بحث این بود که ادعای کلی خود را مبنی بر اینکه نفس‌گزینش می‌تواند، تا حد زیادی، نشان‌دهنده تمایلات سیاسی مورخ باشد، مستند نماید. به هر حال با مروری اجمالی به آثار آدمیت، می‌توان پی برد که تقریباً تمام آثار وی در زمینه مشروطیت است و در آن میان، تاریخ فکر و نخبگان فکری اهمیت ویژه‌ای دارد. پس نتیجه اول

۱- والش، دبلیو اچ، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، امیرکبیر - ۱۳۶۳ ص ۱۱۰.

۲- همانجا، ص ۱۹۷.

۳- بدین مفهوم که آزادی فرد در انتخاب موضوع مورد مطالعه بسیار محدود و تابع منافع طبقه، ملت و پان اجتماع است.

۴- ر.ک. چاپ‌لند، گوردون، تاریخ، ترجمه محمدتقی فرامرزی، چاپ اول - مازیار - بی تا صص ۲۴-۲۰. همچنین کارای، اچ - تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد - خوارزمی چاپ سوم - بی تا، ودمهتا، فیلسوفان و مورخان -

ترجمه عزت‌الله فولادوند - خوارزمی - تهران ۱۳۶۹.

اینکه، آدمیت برای بستر ذهنی جامعه، اهمیت درجه اول قائل است. و عملاً فعالیت‌های عینی انسان، مناسبات تولیدی و روابط طبقاتی را در حاشیه می‌گذارد، چه از لحاظ نظری به آن معتقد باشد و چه نباشد، اندیشه نیز از نظر آدمیت، در ذات خود دارای ارزش نیست، بشر پس از یک تاریخ طولانی و آزمودن همه راه‌های ممکن به این نتیجه رسیده است که هر تفکری که مبتنی بر خرد نباشد راه به جایی نمی‌برد. پس خردگرایی آدمیت نیز امری بی‌شبهه است^۱ و این نتیجه دوم.

معرفت عقلی، یک معرفت انسانی و محصول تعاون همه آدمیان است، اما شرقیان از چند قرن پیش از کاروان تکامل عقب مانده و به جمود و تجمد کشیده شده‌اند و بنابراین چاره‌ای ندارند جز اینکه مدنیت غرب، خاصه بنیادهای مدنی آن را که به نظر آدمیت، ارزنده‌ترین مظاهر و متعلقات مدنیت انسانی را می‌سازد، اقتباس نمایند.^۲ در پیوند با این مسئله، آدمیت، کسانی را که شعار «بازگشت به خویش» سر می‌دهند، شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که شرق، چیزی جز طاعون شناخته شده استبداد آسیایی ندارد که بتواند از آن دفاع کند. هر چه در قلمرو حکمت سیاسی و عقلی، مترقی است، حاصل اندیشه و تجربه مغرب‌زمین است، بدون اینکه هیچکس ادعای کمال آن را داشته باشد و یا آن را بری از کاستی انگارد، حال مگر آن «مرد غربی» مغز خر خورده که بر تعقل اجتماعی خویش که از فرهنگ دوهزاروپانصد ساله‌اش، میراث گشته تا به دموکراسیسم و سوسیالیسم امروزه‌اش رسیده، یکباره خط بطلان بکشد و به خاطر دوستداران هنر «بدویت» و شیفتگان موسیقی جنون‌آمیز «جاز»، به سیاست عصر توحش آفریقایی یا آسیایی روی آورد.^۳

بدین ترتیب نتیجه سوم این شد که غرب قافله سالار تمدن انسانی است و شرق باید این تمدن مبتنی بر خردگرایی را از آنان اخذ نماید و اگر پیشروان فکری مکتب نهضت مشروطه مورد اهمیت و توجه هستند، دقیقاً به این دلیل است که در اقتباس بنیادهای مدنی غرب از هیچ کوششی فروگذار نکردند: «هیچکدام از متفکران شرق، در آن زمان متاعی به بازار فکر و معرفت جدید عرضه نداشتند که تازه و بکر بوده باشد، جامعه‌های شرق که چند قرن از جهان دانش و اندیشه‌های نو دور افتاده بودند، ذاتاً نمی‌توانستند اندیشه گرانی را پدید آورند که صاحب اصالت فکر باشند. آن هوشمندان از خرمن دانش اروپایی بهره‌مند گردیده بودند و تنها مروج آن

۱- آدمیت، فریدون، آشننگی در فکر تاریخی، صص ۷۸.
 ۲- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی، مقدمه صص پانزده.
 ۳- آدمیت، فریدون، آشننگی در فکر تاریخی ص ۷.

آموخته‌ها در کشورهای خویش بودند و اگر احوال سیاسی و اجتماعی وقت جامعه‌های شرقی و کیفیت زمان و مکان را در نظر بگیریم به ارزش مقامشان نمی‌توانیم پی ببریم.^۱

بنابراین آدمیت از میان همه رویدادهای خرد و کلان تاریخی، به تاریخ فکر اهمیت درجه اول می‌دهد، فکری را در خور اعتنا می‌داند که مبتنی بر خرد باشد و از این جهت با دکارت فیلسوف فرانسوی و همقطار ایرانی‌اش احمد کسروی قابل مقایسه است، و از رهگذر تحلیل تاریخی و واقعیت‌های موجود، به این نتیجه رسیده است که شرقیان از قافله تکامل بشری عقب افتاده و چاره‌ای جز اقتباس اندیشه غربیان، که مبتنی بر خردگرایی است، ندارند. آدمیت در برخورد با تفکر غربی، هیچ نوع تفکیکی را جایز ندانسته و آن را در تمام حوزه‌های زندگی انسان، اعم از سیاست، هنر، علم اجتماع و ادبیات، برترین می‌داند (تا به روزگار ما): باید معترف باشیم که در مرحله تصادم مغرب و مشرق، همه جامعه‌های آسیایی در جهات مادی و عقلی و مدنی در سطح خیلی پایین‌تری از مدنیت قرار داشتند. علمشان عین جهل بود، هنرشان کمال بی‌هنری، صنعتشان ابتدایی، حکومتشان مظهر بیدادگری و پست‌ترین انواع حکومت و ساختمان اجتماعیشان، قرون وسطایی یا پیش از قرون وسطایی و از همه مهمتر و بدتر، انسان آسیایی صاحب اعتبار و ارزش حقوقی که قائم به خود باشد نبود. ولی در همه آن رشته‌ها، غربیان پس از یک دوره طولانی پستی و بی‌دانشی، به راه ترقی روزافزون افتاده بودند و هر پیشرفتی که در تعقل سیاسی صورت گرفت، ثمره تمدن غرب بود. اما شرقیان متاعی نداشتند که به بازار جهان نو عرضه دارند و آنچه در عالم اندیشه داشتند، دواي درد واماندگی آنان را نمی‌کرد و نمی‌توانست مشرق‌زمین را در مقابله با تعرض مادی و عقلی اروپا مجهز گرداند، چنان که نکرد.^۲ پس اگر با اصطلاحات رایج در علوم امروزین سخن بگوییم، الگوی توسعه از نگاه آدمیت، یک الگوی غربی است، این نگرش خصوصاً در فلسفه سیاسی آدمیت، به نحوی بارز نمایان است: سیر تاریخ دموکراسی، نشان می‌دهد که قوام و ثبات حکومت ملی منوط به سه شرط است، یکی انفصال و تفکیک مطلق قدرت دولت از قدرت روحانی، این امر با اصلاح دین آغاز گردید و با ترقیات مادی و پیشرفتهای علمی که تصورات مابعدالطبیعه را در سیاست مدن درهم فرو ریخت، تکمیل شد. دوم، به وجود آمدن طبقه متوسط مردم، این امر با انقلابهای تجاری و صنعتی و آثار عمیق و دامنه‌داری که در به وجود آوردن طبقه متوسط و از بین رفتن اشرافیت به جای گذاشت، تحقق یافت و طبقه متوسط به عنوان حافظ و ستون حکومت دموکراسی ظهور

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی، صص سبزه - چهارده.

۲. آدمیت، فریدون، کتاب پیشین، صص ۲۲۶-۲۲۵.

کرد. شرط سوم، هوشیاری مردم به حقوق فردی و انتباه اجتماعی افراد نسبت به مسئولیت مدنی و سیاسی و آمادگی آنها در دفاع از حقوق خود. این امر با توسعه تعلیمات عمومی و تربیت ملی و مدنی و ایجاد تشکیلات حزبی تأمین گردید. تکامل حکومت ملی و بقای آن، در حقیقت نتیجه وجود این شرایط اصلی و پیوند آنها با یکدیگر است. هر جا این سه شرط اصلی جمع نگردید در آن دیار، اصول دموکراسی رونقی نیافت و هر جا دموکراسی نیست، آنجا قبرستان آزادی و شهر خاموشان است. در سیر تحول تاریخ روی هم رفته، می توان گفت قرن نوزدهم، عصر پیروزی آزادی و حکومت ملی است و تکامل آن تا اوائل قرن بیستم نیز ادامه یافت. دنباله آن را دوران بحران آزادی و دموکراسی می توان نام نهاد.

فلسفه آزادی به عنوان عالی ترین مظاهر مدنیت فکری و عقلی مغرب زمین به دنبال تمدن مادی اروپا در دنیا انتشار یافت و تخم نهضت های ملی را در کشورها پراکند، نهضت مشروطیت ایران نیز در این جریان عمومی تاریخ ظهور کرد.^۱

آدمیت در جای دیگر، تصور روشن تری از دموکراسی مورد نظر خود را ارائه می دهد.^۲ وی با بررسی پنج فلسفه سیاسی: سیاست مطلقه، دموکراسی سیاسی، مشروطه گی از نظر ملایان، مشروطیت مشروع و دموکراسی اجتماعی، که مجموعه آنها، اندیشه های اجتماعی و سیاسی عصر مشروطیت را تشکیل می دهند، جاذب دموکراسی سیاسی را می گیرد و توضیح می دهد که: «در مرکز تعقل اجتماعی این زمان دموکراسی سیاسی قرار دارد که نیرومندترین عناصر ایدئولوژی حکومت مشروطه خواهی را می سازد و حاکم بر هیأت مجموع عقاید و آرای سیاسی است. در حاشیه راست آن مفهوم مشروطگی طبقه روحانی قرار گرفته و روی آن به دموکراسی است اما قوه شریعت آن را می هراساند و از مرکز می گریزند، گرچه رشته پیوندش با حرکت ملی، به کلی از هم نمی گسلد. در حاشیه چپ آن فکر دموکراسی اجتماعی جلوه می نماید که در تشکل حرکت مشروطیت و ایدئولوژی آن نفوذی نداشت و پس از تأسیس حکومت ملی ظاهر گشت. بالاخره در راست افراطی نظریه مطلقیت و همچنین عقیده «مشروطیت مشروع» وجود دارند که در عین تمایز با هم مؤتلف اند و هر کدام به وجهی با فلسفه دموکراسی تعارض ذاتی دارند.»^۳ بدین ترتیب، تشخیص موضع آقای آدمیت، نسبت به روشهای سیاسی مذکور، چندان مشکل نیست. او را می توان، مدافع تمام عیار دموکراسی سیاسی نامید. اندیشه ای که آینده به آن

۱- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران - سخن - ۱۳۴۰ صص ۱۹-۲۰.

۲- آدمیت، فریدون - منبع بعدی.

آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۱ تهران - پیام ۲۵۲۵ ص ۱۹۴.

متملق است و تاریخ علیرغم چرخشها و پیچ و خمهایش، سرانجام به آن منتهی خواهد شد.^۱ همدردی و تمایل آقای آدمیت بانظریه پردازان دموکراسی سیاسی به لحاظ نظری و عناصر مترقی و رادیکال یا اصلاح طلبان و نخبگان به لحاظ سیاسی، سبب شده است که وی در مقابل قائلین به دموکراسی اجتماعی (یا تندروان و انقلابیون) موضعی جدی بگیرد. به نظر وی، آنان راویان صادق اندیشه‌های رادیکال نبودند، آنان با خطابه‌ها و نطق‌های پرطمطراقشان، شهرت و شخصیت یافتند و با هدایت شورش‌های آناشستی در واقع بر موج نهضت سوار شدند.^۲

روحانیون مشروطه طلب، اما، از نظر آدمیت، نقش مهمی ایفا کردند، اما نه آنقدر مهم که به اهمیت قضیه پی برده باشند. آنان به یک رژیم ملی و پارلمانی که براساس فلسفه دنیوی (غیرروحانی) استوار شده باشد، اعتقادی نداشتند.

پس از انقلاب، آدمیت کتابی در مورد جنبش تنباکو انتشار داد که ادعاهای ایدئولوگ‌های حکومت را مبنی بر رهبری بلامنازع روحانیت، مورد تردید قرار می‌دهد. کتاب از تجار و کسبه‌ای سخن می‌گوید که از سکوت و بی‌تحریکی علما مأیوس شده بودند و بالاچاره به تاکتیک‌هایی متوسل شدند که روحانیت را علیه امتیاز و انحصار تنباکو، تحریک کنند.^۳ از نظر آدمیت، میرزای شیرازی، تحت تأثیر نامه‌های شکایت‌آمیزی که وی به طور پیوسته و مکرر از طبقات مختلف مردم، به ویژه تجار دریافت کرده بود به این فهم درست نایل آمد که فتوای معروف خویش را صادر کند.

آدمیت بر این نکته اصرار دارد که روحانیون مخالف واگذاری امتیازات به خارجی‌ان، حتی میرزای شیرازی، در صدد تأسیس حکومت الهی نبودند. منطقی اعتراض آنان صرفاً سیاسی و بر علیه ماهیت استعماری آن امتیازات بود.

آدمیت روشنفکرانی را که از حساسیت‌های اسلامی علما، برای انگیزختن آنان به فعالیت سیاسی، استفاده می‌کنند، آشکارا رویزونیست می‌نامد و ادامه می‌دهد که چنین سیاست نادرستی، از آن زمان تا عصر حاضر، با اشاره به تجربه عملی حزب توده در طی انقلاب اسلامی، ادامه یافته است.^۴

1- The constitutional movement, It's Historians, and the making of the Iranian populist tradition pp 19-20.

۳- همانجا، ص ۲۲.

۲- همانجا، ص ۲۲.

۴- همانجا، صص ۲۳ و ۲۴.

ب - رهیافت تاریخنگاری

نخستین مطلبی که در مورد تاریخنگاری آدمیت، شایسته تأکید است، سبک نگارش و نثر نافذ اوست.

آدمیت را می‌توان ابداع‌گر یک نثر جدید و مؤثر دانست، نثری که هم به قدر کافی فصیح است و هم از قید تکلف، خاطرات شخصی و مستندات شعری که در نوشته‌های برخی از همقطاران سنتی وی مشهود است، آزاد. ^۱ علاوه بر آن لحن آدمیت، سخت گزنده و بی‌تعارف است. او در بیان آنچه حقیقت می‌داند، از هیچ ملاحظه‌ای تبعیت نمی‌کند و تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا ناواقعیت‌ها را به نافذترین شکل ممکن در ذهن خواننده خوار و بی‌مقدار سازد. ذکر چند نمونه از این سبک نگارش، بی‌مناسبت نیست: «دلخوری و آزرده‌گی و حتی بیزاری ما از واقعیات، نفی واقعیات نمی‌کند، اما در این برخورد ناگزیر الزامی و تاریخی، جامعه‌هایی سرانجام سلامت جستند که هم ابزار اصلی و اساسی حفظ هستی خویش را فراگرفتند و هم هویت تاریخی خود را محفوظ داشتند. لاجرم، اگر عاقبت تعلیمات فلسفی آن «استاد» از تلامذه حکیم هایدگر به اینجا می‌رسد که «روشن‌شناسی علمی» جدید را «خواب‌های بی‌ربط» بشماریم و «علومات انسانی آشفته و پریشان‌غریبی» را به هیچ بگیریم و «عقل غربی» را سربسر پلید و ویرانگر بدانیم و بالاخره نظام مشروطیت را در قیاس طاعون استبداد آسیایی، دفع فاسد به افسد بشناسیم، پس به تعبیر سیدجمال‌الدین اسدآبادی «خاک بر سر این‌گونه حکیم و خاک بر سر این‌گونه حکمت حکیمی که مانند کورها راه برود و حکمتی که به قدر چراغ موشی، روشنی نبخشد.»^۲

آدمیت در جایی دیگر، درباره آثار آل‌احمد چنین می‌گوید: «غرب‌زدگی نوشته پریشان و سست‌مایه‌ای است. آن کتاب روشنفکران نیز جنگی را می‌ماند که هر چه نویسنده در عمرش خوانده به درون آن فرو ریخته، چیزهای پراکنده و ناجور، بدون اینکه ذهن نویسنده، چنین توانایی را داشته باشد که انسجامی به آنها ببخشد. اگر از اصل انسجام‌پذیر باشند، در آن از کیومرث می‌خوانیم تا ترجمه متن مقاله‌ای از گرامشی نویسنده توانای مارکسیست، همه مطالب به هم وصله‌پینه شده، اما وصله‌پینه‌ای ناجور و گاه مضحک، زنبیل حاج‌فرهاد میرزا معتمدالدوله، یکدست‌تر و مربوط‌تر است تا آن دفتر خیانت روشنفکران روسیاه ما.»^۳

۱- همانجا، ص ۱۹.

۲- آدمیت، فریدون، آشفته‌گی در فکر تاریخی، ص ۲۳. آدمیت در اینجا به مقاله م. بهروز، تحت عنوان جدایی کدام دین از سیاست نظر دارد که در آن به سخن استاد فریدون! استناد شده است.

۳- آدمیت، فریدون، کتاب پیشین، ص ۸.

ممکن است کسانی از مورخان یا صاحبان دانش‌های دیگر، سبک نگارش آدمیت را غیرادیانه و شخصیت وی را پرمدعا و گزافه‌گو، قلمداد نمایند. اما به نظر نگارنده، مورخی که در یک موضوع مشخص تحقیق و بررسی کرده و به آن تسلط یافته، این حق را دارد که با هر نوع گزارش‌های غیرواقعی و گرایش‌های ناتاریخی بستیزد و اگر این سنت در جامعه علمی و فرهنگی کشور جا بیفتد و از تعارفات رایج و پرتکلف پرهیز شود، کمتر نااهلی جرأت خواهد یافت که تاریخ غیرواقعی بنگارد. حداقل مزیت شیوه نگارش و جهت‌گیریهای تحقیقی آدمیت این است که بینش انتقادی را رواج می‌دهد و مباحثی جدی را در جامعه فرهنگی کشور پرمی‌انگیزد. در تاریخنگاری آدمیت، علاوه بر سبک نگارش، چند پارامتر اساسی مورد توجه نگارنده قرار گرفت که اهم آن به شرح زیر است:

تعریف تاریخ، هدف از تاریخنگاری، روش تحقیق در تاریخ و بررسی عوامل انحطاط تاریخنگاری ایران.

۱- تعریف تاریخ

نگارنده در بررسی آثار آدمیت با سه تعریف یا تلقی وی از تاریخ مواجه شد که به خودی خود می‌تواند، بیانگر نحوه تکامل اندیشه آدمیت در این مورد باشد. نخستین تعریف، به سال ۱۳۴۶، دومی به سال ۶۰ و سومی به سال ۷۰ ارائه شده است.

نخستین برداشت آدمیت از تاریخ را می‌توان از خلال نقائصی که وی برای تاریخنگاری ایران برمی‌شمارد، به دست آورد. وی می‌نویسد: بهترین تواریخی که نوشته‌اند، به حد واقعه‌یابی ختم می‌شود، بی‌آنکه به مرز تحلیل تاریخی رسیده باشد. درست است که واقعه‌ها، پایه اصلی مطالعات تاریخی را می‌سازد و تاریخی که بنیاد آن بر حقیقت‌ها بنا نشده باشد، تاریخ نیست و در شمار افسانه است. ولی واقعیات ماده تاریخ است و هر آینه رابطه آنها را به دست ندهیم و از مجموع آنها، نتیجه‌گیری نکنیم و بر اساس آن سیر تاریخ را مشخص ننماییم، از خرمن تاریخ حاصلی نگرفته‌ایم... مورخ متفکر با شمّ تاریخی خود می‌تواند به واقعه‌ها جان بخشد و تاریخ با معنی به وجود آورد.^۱

مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدانگونه که وقوع یافته‌اند، یعنی نه کم و نه بیش و شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عامل آنها یعنی عللی که خصلت فاهلی دارند و عواملی که به درجات تأثیر داشته یا تعیین‌کننده بوده‌اند و بالاخره تحلیل مجموع

واقعیات و علل و عوامل است در تعقل تاریخی و همهٔ اینها راه به یک مقصد است که گذشته قابل فهم و درک باشد.^۱ آدمیت در اینجا یک استثنا قایل می‌شود که در حقیقت تلقی سوم وی از تاریخ است: اما باید دانست که تحقیقات تاریخی را کد نیست، بلکه همچون خود تاریخ در حرکت است. با دست یافتن به اسناد و مدارک تازه، به ضرورت باید در آثار گذشتگان تجدیدنظر به عمل آورد. به علاوه تحول تاریخی، وجهه نظر و نگرش ما را نسبت به گذشته تغییر می‌دهد و مسایل تاریخی نو به میان کشیده می‌شوند. آثاری که به روزگاری گرانبها و فایده‌مند بودند، کهنه می‌نمایند و اعتبارشان کاهش می‌گیرد. دست‌آوردان دانش نباید از این بابت ناخرسند گردند.^۲

نکته اول، اینکه آدمیت به نوعی «عینیت در تاریخ» معتقد است، یعنی حوادث و رویدادهای گذشته را می‌توان از گردوغبار تحریف و تسخیر و تبذیر زدود و به وقایع یا حقیقت‌های ناب گذشته دست یافت. ولی مسئله به این سادگی نیست، امروزه مورخان و متفکران تاریخ، بیش از هر زمان دیگری دریافته‌اند که تاریخ از آنجا که شاخه‌ای از علوم انسانی است و علوم انسانی پیچیدگی‌هایی دارد که از موضوع آن یعنی انسان سرچشمه می‌گیرد، نمی‌توان به وقایع، آن‌گونه که واقعاً اتفاق افتاده‌اند، دست یافت و حتی نمی‌توان آن را بازسازی کرد. به عبارت دیگر در همان مرحله اول، یعنی کشف حقایق و یافتن وقایع، یک عنصر ذهنی متفاوت با آنچه در تفکر علمی یافت می‌شود دست‌اندرکار است و این عامل باعث می‌شود عینیتی که مورخان می‌توانند به نیل آن امیدوار باشند، محدود گردد. مورخان امروزی می‌گویند «اگر به تاریخ به همان بی‌نظری نگاه کنیم که در فیزیک نگاه می‌کنیم، نتیجه‌ای که به بار خواهد آمد، اصلاً تاریخ نخواهد بود. هر کتاب تاریخ از دیدگاه خاصی نوشته می‌شود و تنها از همان دیدگاه مفهوم دارد. اگر همه دیدگاهها را از تاریخ بیرون بکشید، آنچه باقی می‌ماند، اصلاً قابل درک نخواهد بود، درست مثل این که به شما بگویند به یک شیئی که وجود خارجی دارد، نگاه کنید، بدون اینکه دید خاصی از این عمل نگاه کردن داشته باشید.»^۳

بدین ترتیب، انتقاد نگارنده به آقای آدمیت این است که ایشان تصور کرده‌اند که واقعه‌یابی، امری ساده و در دسترس است و با مراجعه به متون و منابع دست اول می‌توان آن را استخراج کرد و پس از آن به علت‌یابی و نتیجه‌گیری و تحلیل رسید. نگارنده معتقد است، یکی از اموری که باعث اختلاف مورخان شده است و می‌شود، عدم امکان گزارش کامل یک حادثه به نحوی است

۱- آدمیت، فریدون، آشفنگی در فکر تاریخی، ص ۱.

۲- آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ج ۲، مجلس اول و بحران آزادی - چاپ اول -

۳- والش، دلبلیواچ، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۱۰.

انتشارات روشنگران - بی تا ص ۱۵.

که هیچ مورخی نتواند در آن شبهه ایجاد کند.^۱

نکته دومی که در تعریف آقای آدمیت از تاریخ قابل بحث است، اصطلاح سیر تاریخ است که ایشان بی هیچ توضیحی به کار برده‌اند. حقیقت این است که اصطلاح مذکور، یکی از مباحث عمده و اساسی، فلسفه تاریخ کلاسیک است که دیرزمانی است، هم از فلسفه و هم از تاریخ کنار گذاشته شده است. علت آن هم در این واقعیت روشن نهفته است که پرداختن به این گونه مباحث، صرفاً جنبه نظری دارد و می‌توان به اندازه آدمیان متفکر روی زمین «سیر تاریخ» داشت. اصولاً فلسفه تاریخ کلاسیک، جریانی قالب‌گرا و نظام‌گراست. این فلسفه سعی دارد، یافته‌های ذهنی خود را بر تاریخ تحمیل کند و اگر هم به تاریخ روی می‌آورد، صرفاً به این جهت است که برای اثبات مدعای خویش، شواهدی بیابد و فرضیه خود را قابل پذیرش نماید.

تعیین سیر تاریخ از سوی فلاسفه و حتی بانیان مذاهب، در واقع پاسخی بود به نیاز بشریتی مسئله‌دار که آغاز تاریخ کجاست و انجام آن کدام است. هر پاسخی که به این سؤال، خصوصاً شق آخر آن داده شود، علمی نیست زیرا اگرچه علم می‌تواند با شناخت دقیق روابط بین پدیده‌ها، احتمالاتی را برای تاریخ فردا ارائه دهد، اما به هیچ وجه نمی‌تواند، آن را به نحوی قطعی و یقینی پیش‌بینی کند. حتی زمانی که از لنین می‌پرسند، بعد از جامعه سوسیالیستی چه پیش می‌آید، به تندی پاسخ می‌دهد که من پیشگو و پیغمبر نیستم که بتوانم فردا را پیش‌بینی کنم. کار مارکسیستها، تئوریزه کردن پراتیک اجتماعی است و تنا زمانی که ساختمان جامعه سوسیالیستی، به تمامه بنا نشود نمی‌توان آن را تئوریزه کرد و با متد دیالکتیک روشن نمود که از بطن این جامعه، چه جامعه‌ای سر خواهد زد.

از میان کسانی که به سیر تاریخ پرداخته‌اند (از هگل تا توین‌بی) فقط مارکس است که ادعا دارد، سیری که وی از تاریخ ارائه می‌دهد، علمی است. اینکه ادعای مارکس تا چه حد منطبق با واقعیات است، نیازمند بررسی است.

از این رو ادعای آقای آدمیت، مبنی بر این که مورخ باید سیر تاریخ را مشخص کند، از چند جهت قابل بحث است. نخست این که این بحث تا بوده از مباحث فلسفه تاریخ بوده است و ارتباطی با فن یا علم تاریخ نداشته است و اکنون که فلسفه تاریخ کلاسیک با همه مباحثش و از جمله بحث سیر تاریخ کنار نهاده شده و در واقع بحثی دوری و فاقد نتیجه قلمداد شده است، نمی‌توان آن را به یکباره، یکی از مباحث اصلی علم تاریخ کرد. مورخین را با آن محک زد. دوم این که تاریخ از نظر آقای آدمیت علم است و چون چنین است باید روشهای علمی را به

کار بست و روشهای علمی نمی‌توانند مختصات جامعه فردا را به دست دهند. شاید مراد آقای آدمیت این باشد (که ظاهراً نیز همین است) که با تکیه بر مواد خام تاریخ و با استفاده از روش استقراء خطوط کلی تاریخ گذشته را مشخص و بر مبنای آن سیر کلی تاریخ را تعیین کنیم. اگر چنین باشد، ذهنی‌ترین ادعا در مورد امکانات علم تاریخ، رقم خورده است زیرا در شرایطی که خود آقای آدمیت، علیرغم یک عمر تحقیق عالمانه، هنوز نتوانسته است سیمای کامل انقلاب مشروطیت و زمینه‌های آن را ترسیم کند چگونه می‌تواند توقع داشته باشد که مورخ با روش استقراء تمام تاریخ جهانی را و یا اگر به تاریخها معتقد است، تمام تاریخ ایران را بررسی کند و سیر آن را مشخص نماید.

غرض از این همه تفصیلات، این که اگر آقای آدمیت، ادعای فیلسوفی داشت و تزهایش را در حوزه فلسفه مطرح می‌کرد، حرجی بر او نبود، و دگراندیشان تنها در این نکته بحث می‌کردند که آیا سیری می‌توان بر تاریخ مترتب دانست یا خیر. اما دوگانگی در افکار آقای آدمیت یا همان آشفتگی در فکر تاریخی، که ایشان در کسان دیگر جستجو می‌کند، زمانی رخ می‌دهد که ایشان یک تلقی کهن فلسفی را با یافته‌های جدید علمی پیوند می‌دهد و تضادی نیز در آن نمی‌بیند. اگر تاریخ علم است، پس باید در حد امکاناتی که علم برای خود قائل است، سخن بگوید و اگر علم نیست، پس هیچ دلیلی ندارد که بنشینند و واقعیات بی‌شمار را از گردوغبار ایام بزدايد و کلمه‌ای بدون سند سخن نگویند.

۲- هدف و فایده تاریخ

نگارنده در باب هدف و فایده تاریخنگاری، قصد نداشت وارد جزئیات و دقایق شود و مایل بود منحصرأ به آدمیت بپردازد و اصولاً بحث را به اجمال برگزار کند. اما برخورد دقیق و اصولی آدمیت با این مقوله هنگامی می‌توانست به نیکویی روشن شود که نقل قول‌هایی از بزرگان تاریخ آن را همراهی می‌کرد. از این جهت تصمیم گرفت، بحث در این باره را اندکی گسترده‌تر کند، هر چند اگر به خارج شدن از موضوع متهم گردد.

مرحوم مجتبی مینوی در مقاله «تاریخ به چه درد می‌خورد»، کسانی را که معتقدند زمان حال عبارت از پلی است که زمان گذشته در حین مسافرت به آینده از روی آن می‌گذرد، افراط‌گرا می‌نامد. اینان کسانی هستند که قصد دارند آنچه تاریخ از عهده آن بر نمی‌آید بر آن تحمیل کنند. در مقابل «کسانی هم هستند که علم به تاریخ را لازم نمی‌دانند، اینان به راه تفریط می‌روند و باید ایشان را واقف کرد که به هر حال سیر زمانی هرگز مقطوع نمی‌شود و رشته ایام به هم پیوسته

مینوی، همچنین فایده تاریخ را منحصرأ در ثبت وقایع تاریخی می‌بیند و معتقد است: اگر قومی مرتکب ظلم شود حتماً به سزای خود خواهد رسید و از میان خواهد رفت اما فرد ممکن است عمل خلاف انجام دهد و پس از عمری طولانی با کمال سرافرازی درگذرد. تاریخ می‌تواند این امور واقع شده را ثبت کند ولی نمی‌تواند آن‌ها را توجیه و تبیین کند.^۲

یکی دیگر از مورخین ایرانی نیز، از آنجا که تاریخ را آئینه تمام نمای رویدادها و حوادث قرون تعریف می‌کند، هدف تاریخ را نیز آگاهی به گذشته و تنبّه برای آینده می‌داند.^۳

عباس اقبال، فایده تاریخ را در خود تاریخ جستجو می‌کند. «در پاسخ به این سؤال که تاریخ به چه کار می‌خورد، باید به این نکته توجه داشت که حقیقت هر علمی هر چه باشد، در خود آن علم است نه در فواید عملی که مردم از آن برمی‌دارند.»

«عده‌ای نیز عبرت تاریخ را فایده آن می‌دانند اما بزرگترین عبرت تاریخ این است که هیچ‌وقت، هیچ واقعه تاریخی تکرار نمی‌شود، به همین جهت قیاس حوادث تاریخی با یکدیگر کاملاً صحیح نیست و نباید حزم و احتیاط را در این راه از دست داد.»^۴

عبرت آموختن از تاریخ، همانگونه که گفته شد، حکایتی دیرینه دارد و یکی از اولین تئوریهای است که درباره تاریخ گفته شده است. در قرن حاضر نیز بار دیگر جامعه‌شناسان بورژوازی و به ویژه آمریکایی، بار دیگر این تئوری را به شکلی دیگر مطرح کردند و عبرت تاریخ را در این دانستند که تاریخ گورستان آرزوهاست. آنان، تاریخ را روند مکرر در مکرر روی آوردن توده‌ها به سوی یک رهاگر و یک پیشوا برای نیل به مدینه فاضله برای حل همه دشواریها می‌شمردند و چون چنین کاری به عقیده جامعه‌شناسی بورژوازی امکان‌پذیر نیست، پیشوا و جنبش شکست می‌خورند، سپس نسل تازه، عبرت گذشته را فراموش می‌کند و همین جریان را از نو آغاز می‌کند. ولی خوشبختانه حتی به اعتراف معتقدان این تئوری روند امید بستن به بهبود کار انسانی یک روند ابدی است که دائماً تکرار می‌شود. آری، علم تاریخ با یافتن قوانین تکامل و کارکرد ارگانسیم اجتماعی و دنبال کردن کار آنها در جامعه طبقاتی به بشریت خدمت می‌کند ولی به عقیده یروفه‌یف، علم تاریخ، تنها زمانی می‌تواند این وظیفه را به انجام برساند که در مواضع

۱- مینوی، مجتبی، تاریخ به چه درد می‌خورد؟ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی - سال ۲۲، ۱۳۵۴ شماره ۱

۲- همانجا، ص ۴۵.

ص ۴۱-۴۲.

۳- ر.ک. یکتائی، مجید، تاریخ‌شناسی، تهران - کاخ - ۱۳۵۱ ص ۲۵.

۴- اقبال، عباس، مقاله عبرت تاریخ نوشته هالفن (ترجمه اقبال) مجله یادگار، سال ۴ شماره ۸ ص ۶۵ و ۶۷.

طبقاتی پرولتاریایی و بر پایه دیالکتیک ماتریالیستی قرار گرفته باشد.^۱
در غرب وضع به گونه دیگری است. در آنجا گاهی اظهار می‌شود که اطلاعات تاریخی، مطمئن و دقیق نیستند و نمی‌توانند چنان باشند. این اطلاعات فقط خیالات باطل‌اند و تلاش ما در نفوذ به گذشته، محکوم به شکست است. این وضع مانند «پنجره‌ای است که رو به تاریکی شب باز شده باشد، ما آتش‌های دوردست را می‌بینیم، صداهای دوردست را می‌شنویم و دیگر هیچ.»^۲

مورخ دیگر آمریکایی بر این اساس تاریخ را بی‌فایده می‌داند.^۳

ج. پلام مورخ انگلیسی می‌گوید: اندک افرادی از مورخان حرفه‌ای در تاریخ چیزی بیش از یک حرفه یا موضوع تدریس می‌بینند، تعداد کمی هم بر این اعتقادند که تاریخ می‌تواند میراث کلی انسان را نشان دهد، بیاموزد، جان بخشد، بهتر و غنی‌تر سازد... به نظر می‌رسد، مورخان به شکست طلبی راه یافته‌اند.^۴

ژ. هور مورخ فرانسوی از عقیده پلام پشتیبانی می‌کند و می‌گوید: تاریخ نه تنها دور از علم است، بلکه در مقابل آن است و در مفهوم مشخص از تضاد با علم قرار دارد.^۵

یک مورخ دیگر انگلیسی می‌گوید، تاریخ امروز کمتر از گذشته ارزش دارد. آن را دیگر در زمینه‌های فعالیت انسان ملاک عمل قرار نمی‌دهند.^۶

هدف از آوردن نمونه‌هایی از اظهارات مورخین غرب درباره تاریخ این بود که نشان داده شود که اعتبار و ارزش تاریخ در میان غربیان، تا چه حد تنزل یافته است. برای سقوط اعتقاد به تاریخ در جوامع غربی، دلایل مختلفی می‌توان ذکر کرد. مارکسیستها، این تنزل را در فضای معنوی جوامع غربی جستجو می‌نمایند «بی‌اعتمادی بورژوازی به سیادت خود و نیز ترس از آینده در رابطه آن نسبت به گذشته نیز منعکس می‌شود. علت بدبینی، نسبت‌گرایی، ضدتاریخی‌گری که اروپای غربی و آمریکا را فراگرفته در همین جا نهفته است.» در حالی که در نظر مارکسیستها «علم تاریخ با یافتن قوانین و دنبال کردن کار آنها در جامعه طبقاتی در مراحل مختلف حرکت‌های آن به بشریت خدمت می‌کند. ولی تنها وقتی می‌تواند وظیفه اجتماعی‌اش را با موفقیت انجام دهد که

۱- بروفه‌یف، ن. آ. تاریخ چیست؟ ص ۲۰۰.

2- J.B. Saunders, Historical Interpretation and American Historian ship. Ohio, 1966, p.34.

3- J.Malin, on the Nature, London, 1954, p.39.

4- J.Plump, crisis in Humanities, London, 1964, pp. 25-26-27.

در مواضع طبقاتی پرولتاریایی و بر پایه دیالکتیک ماتریالیستی قرار گرفته باشد. «همچنین «علم تاریخ با دادن ماده غنی برای مقایسه امکان می‌دهد که زمان حال را با تمام ویژگی‌اش بهتر بفهمیم. زیرا مقایسه، مهمترین راه هر ادراکی است. علاوه بر آن از آنجا که آینده نتیجه گذشته و حال است، پس با مطالعه تاریخ، انسان می‌کوشد پرده‌ای را که وی را از آینده جدا می‌کند، کنار بزند.»^۱

مارکسیست‌لنینیست‌های وطنی نیز، تاریخ را شارح چگونگی تحقق یافتن قوانین درونی و ویژهٔ تکامل جامعهٔ انسانی می‌دانند و فایده آن را نیز در همین می‌دانند که آدمی را با چگونگی این تکوین آشنا می‌سازد و اگر چنین نباشد، تاریخ، سرگذشت‌خوانی و قصه‌پردازی عیبی خواهد بود که در آن، همهٔ ادوار، همهٔ حوادث و همهٔ شخصیتها، سخت به هم شبیهند و تنها قانون حاکم بر آن جنگ خیر و شر تجربیدی و مطلق است که معلوم نیست چرا خیر، خیر و چرا شر، شر است و چرا، گاه این و گاه آن، پیروز است. مگر آنکه به شیوهٔ داستان‌نگاران باستانی، همه را تقدیری مرموز از جانب نیروی ماراهاطبیعی بپنداریم و خود را به وجود مشیتی تقدیرآمیز تسکین دهیم.^۲

علاوه بر این فایده تاریخ، کمک رسانیدن به طبقات فرودست جامعه برای مسلط شدن بر سرنوشت‌شان است. از این رو مارکسیستها حق ندارند به پدیده‌های تاریخی از دیدگاه منافع اصیل خلق ننگرند و یا به نسبت اقدامات نمایندگان بورژوازی، تحت عنوان «بالاخره این است آنچه عملاً ممکن بوده، دل‌خوش کنند زیرا در این صورت نقش نقادانه و انقلابی تحلیل تاریخی از میان می‌رود و برندگی طبقاتی و قدرت بسیجندهٔ آن کند می‌گردد. این روش پیکارجو را می‌توان با احترام به عینیات و واقعیات تاریخی، با حفظ صداقت تاریخی هماهنگ ساخت. ما با مسخ تاریخ، تحت عنوان تفسیر انقلابی آن به همان اندازه مخالفیم که با ارائه تاریخ از موضع فوق طبقات، از موضع ابژکتیویسم آکادمیک بورژوازی یعنی از محور فقدان قضاوت. برای مورخ مارکسیست تنها محور قضاوت، منافع اصیل توده‌هاست نه آن اقدامات نیم‌بندی که هدف آن اتفاقاً جلوگیری از تأمین شدن این منافع است.^۳

آدمیت اما تصویر روشنی از هدف تاریخ‌نگاری و فایده آن دارد. وی گرچه به لحاظ دیدگاهی بانگ‌رهای مارکسیستی تفاوتی ماهوی دارد، اما از این جهت که مخالف نغمه‌های موهوم

۱- همانجا، صص ۸۸ و ۲۰۰ و ۱۹۵.

۲- طبری، احسان، ایران در دو سدهٔ واپسین، صص ۱۱-۱۰.

۳- همانجا، ص ۲۰۶.

«تاریخ برای تاریخ» است، مشابهت‌هایی با آنها پیدا می‌کند. «هم مشرب آن مورخانی نیستیم که شعارشان «تاریخ برای خاطر تاریخ» است. تاریخ‌نویسانی که این کلام را از هنرمندان به عاریه گرفته‌اند نخواهند پذیرند که هنر برای هنر می‌تواند با معنی و ارزنده باشد، اما در قلمرو تاریخ، تقویم ثبت وقایع چون درختان بی‌براست. در تاریخ از این جهت غور و تأمل می‌کنیم که بر دید و شم تاریخی خود بیفزائیم و هوشیاری تاریخی به دست آوریم و نیز باید بیاموزیم که به قول کروچه، مورخ فیلسوف ایتالیایی و شاگرد مکتب هگل، هر تاریخ حقیقی، تاریخ معاصر است و تاریخ معاصر جز انفعالی از گذشته نیست.^۱

آدمیت می‌افزاید از تحقیقات خود سه هدف دارم: نخست این که مقام حقیقی اندیشه‌گران ایران را از زمان مشروطیت باز نمایم و تأثیر هر کدام را در تحول فکری جدید و تکوین ایدئولوژی نهضت ملی مشروطیت به دست دهم. دوم این که اگر از دستم برآید، در ترقی دادن، تفکر تاریخی و تکنیک تاریخنگاری نو در ایران کاری کنم و سوم این که نوآموزان بدانند در این مرزوبوم همیشه مردمی هوشمند و آزاده‌خو بوده‌اند که صاحب اندیشه بلند بودند و به پستی تن در نداده‌اند. از حطام دنیوی دست شستند و روحشان را به اربابان خود دسر و ناپرهیزکار نفروختند.^۲

۳- روش تحقیق در تاریخ

روش آدمیت در تحقیق تاریخ، روشی تحلیلی است: «آن شیوه آزموده در پژوهش‌های تاریخ که از دیدگاه متفکران تاریخ و صاحب‌نظران دانش سیاسی و اجتماعی ممتاز شمرده شده و مورد اعتبار است.»^۳

کار مورخ گردآوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آنها به صورت خشکه استخوان در موزه آثار باستانی نیست. تاریخ‌نگارانی بوده‌اند که جزئیات وقایع را به صورت موادخام تاریخ ثبت می‌کردند، بدون اینکه به کشف علل و نتیجه آنها برآیند یا بتوانند از مجموع آنها فکر عمیقی عرضه بدارند، این خصلت گروهی از مورخان سده نوزدهم بود که به حد انتقاد عقل تاریخی نرسیدند، به عبارت دیگر، آنچه به تاریخ روح و معنا می‌دهد، گنجاندن کل ریزه وقایع در متن تاریخ نیست، بلکه دست یافتن به گذشته زنده و شناخت جریان تاریخ است. مورخ با بصیرت تاریخی از انبوه واقعیات، مهم‌ترین و بامعنی‌ترین‌شان را مشخص می‌کند، چگونگی وقوع هر

۱- آدمیت، فریدون، مقاله انحطاط تاریخنگاری در ایران، صص ۲۹-۳۰.

۲- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی، ص نوزده.

۳- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و قانون حکومت قانون (عصر سبهبسالار) - تهران - خوارزمی - ۱۳۵۱ - ص ۸.

حادثه را به درستی روشن می‌کند و علت یا علل آن را به دست می‌دهد، رابطه منطقی توالی وقایع را می‌سنجد و با تحلیل و تفسیر وقایع، تصویری هرچه دقیق‌تر و روشن‌تر از جریان تاریخ ارائه می‌دهد. بدیهی است تاریخی که برپایه اسناد و مدارک اصلی و دقت در معانی آنها بنا نشده باشد، تاریخ نیست، مهارت فنی در بهره‌برداری از منابع گوناگون، نسبت تألیفی واقعیات گردآوری شده و ترکیب معانی در نظم عقلی، از شرایط اساسی هر تحقیق تاریخی جدی است.^۱ آدمیت نتیجه می‌گیرد: اینکه غور و مطالعه در سیر افکار اجتماعی و سیاسی (همچون سایر رشته‌های تاریخ از جمله تاریخ اقتصادی، تاریخ دیپلماسی، تاریخ سیاسی) در مؤسسات تعلیماتی ما ترقی نکرد، نه تنها به این دلیل بوده که ابتکار و استقلال فکر و آزادی در بحث و نقد و سنجش و تحقیق، نبوده است، همراه ناشکیبایی در عقاید ناموافق شنیدن، بلکه در درجه اول ناشی از فقر فکر و دانش بود. فقر دانش سیاسی، فقر معرفت تاریخی و فهم تاریخی. بدین سبب شعبه‌های تاریخ و علوم سیاسی ما در نشر و ترقی این رشته‌ها مطلقاً عاجز و ناتوان بودند، درمانده و تخته‌بند تاریکاندیشی، از این‌رو در تفکر سیاسی و تحقیق افکار اجتماعی سده گذشته چیزی نیافریدند که بتوان آن را اثری بکر و اصیل شمرد، مگر یک رساله که اگر از آن نام نبرم، در این داورى عام، جانب انصاف را نگاه نداشته‌ام و آن در افکار و زندگی سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی است که تحلیل درخشان، مضبوط و معتبری است.^۲

بدین ترتیب، تحلیل تاریخ، از مجرای تفکر تاریخی، اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین ویژگی روش تحقیق آدمیت است. عنصر اصلی دیگر اما تقسیم تاریخ به شعبات و رشته‌های مختلف و به عبارت دیگر تخصصی کردن تاریخ است. وی یکی از عوامل انحطاط تاریخنگاری ایران را تحقق نیافتن همین اصل دانسته و می‌نویسد: رشته‌های مختلف تاریخ و روش علمی نقد و مطالعه هر کدام به درستی شناخته نگردیده است، در مباحث تاریخ اقتصادی و اجتماعی و تاریخ فکر، بسیار فقیر هستیم. هنوز به درستی ندانسته‌اند که منابع مطالعه هر کدام از شعبه‌های تاریخ فرق می‌کند، مثلاً سفرنامه‌های سیاحان از معتبرترین مأخذ تاریخ اجتماعی به‌شمار می‌رود و کمتر جنبه‌ای از احوال اجتماعی ایران است که در آنها منعکس نگردیده باشد، اما همان کتابها برای تحقیق در تاریخ دیپلماسی اصالت ندارد و حتی اسناد رسمی منتشره هم برای مطالعه این رشته خیلی معتبر نیست. زیرا مدارک رسمی منتشره یا به صورت منتخبات است یا شامل متن نهایی اسناد که منظور اصلی مورخ نکته‌سنج دیپلماسی را تأمین نمی‌کند، خلاصه اینکه با وصله‌پینه

۱- آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج ۲، مجلس اول و بحران آزادی، ص ۱۴.

۲- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های طالبوف، تهران - دماوند ۱۳۴۳، ص ۳.

کردن دو سند مهجور تاریخی نمی‌توان تاریخ سیاست خارجی کشوری را نوشت.^۱ در مورد تاریخ سیاسی، اما، آدمیت به یک رهیافت بین رشته‌ای معتقد است. تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی را معمولاً مجزا از هم مطالعه می‌کنند، اما اگر جوهر فلسفه سیاسی، مسئله ماهیت و تنظیم قدرت باشد و جوهر تاریخ سیاسی، مسئله به کار بستن قدرت، تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی، الزاماً با هم پیوند خورده، چنانکه ابهامات فلسفه سیاسی را حوادث و واقعیات سیاسی می‌توانند روشن نمایند و حادثه‌های سیاسی، بدون زمینه فکری آنها، قابل درک و سنجش نیستند.^۲

تا اینجا مشخص شد که ویژگی دوم تاریخنگاری آدمیت، تقسیم تاریخ به رشته‌های مختلف است. حال که چنین است، پس روش تحقیق شاخه‌های مختلف تاریخ نیز متفاوت است و باید روش کار آدمیت در زمینه تاریخ فکر روشن گردد. مطالعه تاریخ فکر مانند هر کدام از شاخه‌های دیگر علم، فوت و فن و لم و تکنیک خاص خود را دارد. اندیشه و اندیشه‌گر، هر دو زاده اجتماعند اما این اندیشمندان، شخصیت فردی هم دارد و بالاخره مغز اندیشه آفرین فرد است که فکر را می‌پروراند و تنها عامل مادی نیست که در آن مؤثر است. در پرورش منش آدمی، غیر از جامعه عوامل دیگری، چون محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی و هوش و استعداد شخصی او مؤثر هستند. پس در نخستین مرحله، متفکران را باید با توجه به مجموع این عوامل و فعل و انفعالات هر یک را در دیگری بررسی نمود، شرح حالی که به شیوه دیگر نوشته شود، در واقع به شرح حال نمی‌ماند، فاتحه اهل قبور است، مثل اکثر یا شاید همه سرگذشتهایی که در کشور ما می‌نویسند.^۳

مرحله دوم نقد و تحلیل اندیشه‌هاست. در اینجا باید سه مطلب را در مدنظر داشت: زمینه فرهنگ اجتماع، سرچشمه اندیشه‌ها و عناصر سازنده فکری دانایان و تحول ذهنی آنان در سرگذشت زمان.

فکر در خلاء به وجود نمی‌آید. لازمه آن وجود زمینه و زیرسازی فرهنگی قبلی است. تأثیر آن سابقه فرهنگی و آموخته‌های اولیه در ذهن هوشمندان گاهی به حدی ژرف است که گریز از آن آسان نیست.^۴ مرحله سوم تأثیر فکر است در اذهان دیگران و در اجتماع به‌طور کلی، تاریخ فکر،

۱- آدمیت، فریدون، مقاله انحطاط تاریخنگاری در ایران، ص ۲۶.

۲- آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج ۲، ص ۱۳ (دباجه).

۳- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی ص ۱۶.

۴- همانجا، ص ۱۶.

حکایت از این دارد که چه بسیار بوده‌اند اندیشه‌های بلند و معتبری که خریدار نداشته‌اند. گاه به‌طور کلی مهجور مانده، گاه افکار دیگری بر آنها غالب آمده و گاه کوشش در ریشه کن کردن آنها شده است. اما اعتبار آن اندیشه‌ها بجاست. مقام آفرینندگان آنها والا و ارزش آنها را باید در چشم‌انداز تحول فکر سنجید. کاری که مورخ برعهده دارد، همین است که زمینه اندیشه‌پرور اجتماع را روشن نماید. افکار متفکران را جزء به جزء به دست دهد. تأثیر آنها را در پیدایش و تکوین ایدئولوژیها بسنجد، عناصر مختلف ایدئولوژیها را تجزیه کند و نظام واحد آن را عرضه بدارد و همه جا باید توجهش به روح تاریخ باشد، تا قدر اندیشه شناسد. به یک معنی تاریخ‌نگار واقعی، معمار فکر است، نه تنها مدرس افکار، تأثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود، تا درجه‌ای بی‌شبهت به تأثیر نویسنده، در اثر هنری او نیست. و این همسانی از لحاظ معنی و جانی است که تاریخ‌نویس به تألیف خود می‌دهد.

اما در مسئله دیگر هم عقیده مورخانی هستم که حکم تاریخ را لازم می‌شمارند و در آن حکم، ارزشها و اعتباراتی را می‌شناسند. مقصود از ارزشها در تاریخ نه ایده‌آل‌های بلند افلاطونی است، نه معانی مابعدالطبیعه و نه مفاهیم انتزاعی صرف فلسفه، بلکه در این مسئله منحصرأ از دیدگاه فلسفه تاریخ و امور متحقق آن می‌نگرم. در اینجا وقتی اعتبارات مفهوم پیدا می‌کنند که تفاوت و تباینی میان واقعیات وجود داشته باشد. هرگاه موضوع برتری و رجحان در پیش نباشد، مسئله ارزشها، اساساً مطرح نمی‌گردد. مورخ سروکارش با سرگذشت آدمیان است. سرگذشتی که پر است از زشتی‌ها و اندک زیبایی، یعنی حقایق و واقعیات متباین و مغایر. نفی ارزشها و اعتبارات در تاریخ ما را به «نیهیلیسم تاریخی» می‌کشاند که از آن سخت‌گریزانم. تاریخ‌نویسی که آن معیارها را نفی می‌کند، اثر بیجانی بار می‌آورد که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. اساساً چطور ممکن است تفاوت تجربه‌های زشت و زیبای آدمی و نامرادی‌ها و کامیابی‌های او را یکسره نادیده بگیریم، حال آنکه هدف آدمی، کاستن رنجهای اوست و کوشش در تحقق ارزشهای انسانی، همه آه و فغان آدمیزاد، زاده رنجی است که از همان حقایق مغایر و تفاوت‌های معلوم می‌برد.^۱

سومین ویژگی تاریخ‌نگاری آدمیت، اهمیت دادن به طبقه‌بندی و ارزشیابی منابع است که در پیوند با تخصصی شدن تاریخ قابل طرح است: از آنجا که منابع تاریخ متنوع‌اند، به ناگزیر اصالتشان نیز متنوع است. یک مدرک تاریخی می‌تواند برای بررسی قضیه یا مطلبی معتبر باشد و همان نوشته در مقوله دیگر به کلی نامعتبر. به مثل، مقالات روزنامه‌ها، منبع عمده بررسی

آشنگی در فکر تاریخی

دکتر فریدون آدمیت

خرداد ۱۳۶۰

۷۶

وجه نظر مطبوعات و حتی برخی رویدادهاست. اما تحلیل سیاست خارجی به مآخذ نوشته‌های جراید، عاری از ارزش و اعتبار علمی است.^۱ و یا معتبرترین مآخذ سیاسی جدید را آرشیوهای دولتی می‌سازند که تحت عنوان «منابع اصیل» طبقه‌بندی می‌شود و در یادداشتها و خاطرات افراد یا کتابهایی که به قلم مؤلفانی که خود در حادثه یا جریانی از تاریخ سهمی داشته‌اند، نوشته می‌شود، عوامل نفسانی و رأی و اندیشه نویسنده، بدون تردید منعکس می‌گردد و هر آینه این نکته اصلی را در نظر نگیریم، تأثیر عنصر انسانی را نادیده گرفته‌ایم. این نکته نیز گفتنی است که آدمیت در پایان اکثر آثارش، منابعی را که مورد مطالعه قرار گرفته، طبقه‌بندی، شرح و ارزیابی می‌نماید. اهمیت منابع اصلی را باز می‌نماید و منابع ثانوی را نقد و بررسی می‌کند.^۲

آخرین ویژگی تاریخنگاری آدمیت که در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرد، موضوع‌گیری‌های شدیدالحن وی در مقابل کیمیاگران ایدئولوژی از یک طرف و سطحی‌نگری‌های نظام دانشگاهی از طرف دیگر است.

۱- آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج ۲ ص ۱۴.

۲- برای نمونه ر. ک. آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۴۷۵، ۵۰۲.

وی در کتاب کوچکی تحت عنوان «آشفنگی در فکر تاریخی» که در سال ۱۳۶۰ منتشر شده است، اغتشاش در فکر تاریخی را تعریف و نمونه‌هایی از آن را در آثار صاحبان ایدئولوژیهای متفاوت به دست می‌دهد:

آشفنگی فکر تاریخی از چیست؟ از مثله کردن قضایای تاریخی، مسخ کردن واقعیات تاریخی، تحریف حقایق تاریخی، وقایع را زیرمبنای مانوسات ذهنی قرار دادن و در نهایت، گذشته را در قالب تنگ مفروضات و معادلاتی گنجانیدن که مغایر روح تاریخ زمان وقوع حوادث باشد، این کژی‌ها و کاستی‌ها، سبب می‌شوند که از تاریخ چیزی بسازیم که به همه چیز شبیه است جز به تاریخ.^۱

آشفنگی فکر تاریخی جلوه‌ها و متعلقات گوناگون دارد، یک نوع آن برداشتهای عجیب و غریب از وقایع تاریخی است مانند دفع فاسد به افسد دانستن استبداد در مقابل مشروطیت که در مقاله «جدایی کدام دین از سیاست» به قلم م. بهروز، شاگرد، استاد فردید! منعکس شده و یا منسوب کردن «جنجال مشروطیت» به یک شرکت انگلیسی نفت که در کتاب غربردگی جلال آل‌احمد آمده است.

نوع دیگر استدراک غلط تاریخی از اینجا ناشی می‌شود که بخواهیم دو قضیه یا حتی دو جریان تاریخی را به هم پیوند دهیم، بدون اینکه هیچ رابطه علت و معلول تاریخی میان آنها وجود داشته باشد. این مسخ تاریخ و گمراه کننده است. همین‌طور بی‌معنی است ارزشیابی هرگونه واقعه گذشته بامعیار حال. برای نمونه می‌توان از ویژه‌نامه سالروز درگذشت دکتر مصدق نام برد. سخن مقاله‌نویس بر سر نهضت ملی و پایگاه بلند دکتر محمد مصدق است. او می‌گوید: مصدق به دنبال یک شورش مردمی واقعه گریبایدوف، پس از قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای، به دنبال کوششهای میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بر ضد بیگانگان، به دنبال آزادسازی و خلاقیت سیاسی و اقتصادی فرزند توده‌های محروم جامعه ایرانی میرزاتقی خان امیرکبیر... به دنبال نهضت ناتمام مشروطه‌خواهان و همگام با مدافعان و طالبان مشروطه واقعی، قدم به میدان مبارزات ملی ایران نهاد.

در این عبارات، برخی معانی به کلی خلط گشته است. براساس اسناد و مدارک، کشتن گریبایدوف به هیچ‌وجه بر اثر شورش مردمی نبود، بلکه توطئه‌ای از درون دربار و از جانب جناح‌اللهیارخان اصف‌الدوله و دستیارانش بر علیه دستگاه عباس میرزانايب‌السلطنه بود که به وسیله بی‌سروپایان شهری انجام گرفت. امیرکبیر فرزند توده‌های محروم نبود و پدرش آشپزباشی

قائم‌مقام و صاحب‌ملک و آب‌بوده و به حج هم رفت، خودش با پسران قائم‌مقام نزد معلم سرخانه درس می‌خواند و در دستگاه حاکم بزرگ شد.^۱

گذشته از ناشکیبایی آدمیت در مواجهه با «توهمات ایدئولوژیک» پاره‌ای تاریخ‌نویسان، وی در برخورد با نظام دانشگاهی نیز، به حق از هیچ ملاحظه‌ای پیروی نمی‌کند. وی تصریح می‌کند که کانون اصلی تحقیق و ترقی، از دانش فن و هنر، دانشگاهها می‌باشند، اما حقیقت این است که شعبه تاریخ دانشگاههای ما گرفتار فقر و افلاس علمی است و به همه چیز می‌پردازیم جز به تحقیق و تدریس صحیح تاریخ، خلاصه این که دانشکده‌های ما در دایره تعلیمات و تتبعات دانشگاهی یکسره ورشکسته‌اند، تعجب این است که در دوره اخیر کسانی فن تاریخ را (به معنای اخص کلمه) تا درجه‌ای ترقی داده‌اند که پیشه اصلی آنان تاریخ‌نگاری نبوده است.^۲

در یک نگاه کلی، می‌توان گفت آدمیت در زمینه تاریخ‌نگاری، سه مقاله اساسی دارد، در یکی رهیافتهای دانشگاهی را به باد انتقاد می‌گیرد^۳، در دیگری با توهمات ایدئولوژیک تاریخ‌نویسان غیرحرفه‌ای می‌ستیزد^۴ و در آخری، متد و روش تاریخ‌نگاری خود را به مثابه یک رهیافت علمی و مبتنی بر یافته‌های نوین این فن توضیح می‌دهد.^۵

قضاوت نهایی نگارنده در باب آدمیت این است که وی، یکی از معدود افرادی است که تاریخ‌نگاری را هم در عرصه تئوری و هم به لحاظ کاربردی، ترقی داده است. وی قبل از این که مورخ باشد، فیلسوف است، فیلسوفی سیاسی با اندیشه‌هایی درخور اعتنا و جدی!

۱- همانجا، ص ۱۰-۱۱.

۲- آدمیت، فریدون، مقاله انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران، ص ۳۹.

۳- مقاله انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران.

۴- آشفته‌گی در فکر تاریخی.

۵- مقدمه کتاب میرزا آقاخان کرمانی.